

سخنِ دوست^۱

(یادی از حسین کاظم‌پور که زود از میان ما رفت)

عباس ملکی

روزنامه شرق، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۹

درگذشت حسین کاظم‌پور اردبیلی از آن دردها است که جان را می‌سوزاند و انسان را درمانده می‌کند که چه باید کند؛ فریاد بکشد و یا سکوت کند؟ او از آن آدم‌هایی بود که فکر می‌کردی همیشه هستند. همیشه می‌توانی با آن‌ها مشورت کنی. اگر جایی هم از حرفی و کاری و روندی و سیاستی دلگیر بود، تنها به اظهارنظر کارشناسی بسنده می‌کرد. اگر هم برنامه‌ای و کاری تصویب می‌شد، بدون چون و چرا، آن را دنبال می‌کرد. نه ادعایی به اینکه نظر او می‌تواند کشور را نجات دهد و نه دلگیری از کسانی که عقیده‌اش را درست نمی‌دانستند. آرام و بی‌هیاهو کار خویش را می‌کرد و حرف خود را می‌زد. من با این موجود نازنین و دوست‌داشتنی از اوایل دهه ۱۳۶۰ آشنا شدم. برای آنکه خودم را تسلا دهم چند نکته از او می‌گویم. شاید برای جوانان حاوی درس‌هایی باشد:

۱- در سال ۱۳۶۲، به دعوت آقای دکتر ولایتی به وزارت خارجه رفتم. از سیاست خارجی چیزی نمی‌دانستم. اما به یادگیری علاقه داشتم. قبل از آن، در وزارت نفت با طبقه کارشناس و بوروکرات کشور تا اندازه‌ای آشنا شده بودم. به جای کار کردن در دفتر وزیر نفت، به بخش بین‌الملل رفته و محاسبات و ضوابط فروش نفت خام و فرآورده را از دوستانی همچون عباس رفیعی آموخته بودم. به وزارت خارجه که آمدم، دکتر ولایتی گفت سعی کن در جلسات شرکت کنی. جلسات به نظر ولایتی از کتاب و گزارش بیشتر آموزنده بود. در جلسه‌ای مانند شورای معاونین که مدیران کل هم حضور داشتند، معاون اقتصادی وزارت خارجه برنامه‌های خود در سال جدید را ارائه کرد. حسین کاظم‌پور در گزارش خود گفت که تا چه اندازه به کار با اروپا تکیه دارد و چه مقدار با چین و هند و ژاپن. نظرش را درباره کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین هم گفت. بعد گفت که درباره همسایگان ایران، به کار با عربستان معتقد است و همچنین با دیگر کشورهای عربی خلیج فارس و از همه مهم‌تر اکو. آن وقت نمی‌دانستم اکو چیست. از همان روز اول، در جلسات، برخی از مطالب را برای خود می‌نوشتم. زیر هم کشورها و مناطق را ردیف کردم و بعد نوشتم اکو. ای دل غافل. اکو کشور است؟ منطقه است؟ خوردنی است؟ همین‌طور که فکر می‌کردم، یکبار یاد این لطیفه افتادم: خانم و آقای از جلوی دفتر ترانسپورت شمس‌العماره می‌گذشتند. بر روی شیشه قدی دفتر نوشته بود «حمل و نقل سریع همه‌روزه به شهرهای مشهد، تبریز، قم، اصفهان، یزد، بندرعباس و بالعکس». خانم

^۱. از هرچه می‌رود، سخن دوست خوش‌تر است (سعدی)

رو کرد به همسرش و گفت: آقا تو مرا همه جا مسافرت بردی و خیلی هم خوش گذشت. بیا یک بار هم شده برویم این شهر بالعکس، من تا به حال آنجا را ندیده‌ام!

لبخندی زیر لب زدم و گفتم اکو یعنی انعکاس روابط ایران با آن کشورها؟ یعنی چه؟ جلسه تمام شد و بیرون آمدیم. سر پیچ دفتر دکتر ولایتی به راهرو وزارت خارجه، حسین کاظم‌پور داشت می‌رفت. رفتم جلو و سلام کردم و گفتم: من سؤالی داشتم. گفت: بفرمایید. گفتم: این اکو که شما گفتید، می‌شود درباره‌اش توضیح دهید. من را کنار کشید و شروع کرد به گفتن. از سازمان پیمان مرکزی (سنتو)، همکاری و توسعه منطقه‌ای (آر سی دی)، پیمان از میر و سازمان همکاری های اقتصادی (اکو). خوب که گفت و من بخشی از آن را یادداشت کردم، به ذهنش رسید که من نباید به صورت عادی از کف وزارت خارجه تا جلسه شورای معاونین آمده باشم. لبخندی زد. همان لبخندی که کنار لبش بود. کمی لبش کج می‌شد به سمت بالا و چشمانش ریز. گفت: آقای وزیر بدجوری هواتو داره؟ بله؟ گفتم: ایشان لطف دارند. گفت: برای اینکه با وزارت خارجه آشنا بشوی، من در خدمتم.

او برای خیلی‌ها از جمله من معلم بود.

۲- از آنجا متوجه شدم که حسین کاظم‌پور یک لابیگر حرفه‌ای است. از هر فرصتی برای پیشبرد کارش استفاده می‌کرد. کار او همان کار کشور بود. کار جنگ بود. کار اقتصاد خارجی بود. به دفتر مطالعات سیاسی می‌آمد. به من می‌گفت که این کنفرانس‌ها و سمینارها و کتاب‌ها و مجلات تنها و تنها وقتی خوب‌اند که بتوانند یک نتیجه ملموس عملی در پیشبرد سیاست داشته باشند. در جلساتی که از او دعوت می‌کردیم، می‌آمد و صحبت می‌کرد، اما در انتها، وقت رفتن، باز چشمانش را تنگ می‌کرد و با همان خنده گوشه لب می‌گفت: من حرف تو را گوش کردم و آمدم؛ تو هم به آن‌ها که دسترس داری بگو راه‌هایی برای تعامل با همسایگان وجود دارد؛ کار دنیا حساب و کتاب دارد؛ معیشت مردم را باید فکری کرد.

۳- فهم اقتصادی او بی‌نظیر بود. برای حسین کاظم‌پور هر کاری و هر موضوعی هویت اقتصادی داشت. تجارت و اقتصاد را مثل کف دست می‌شناخت. در اقتصاد به بازار آزاد و عدم دخالت دولت معتقد بود. همیشه می‌گفت که اگر راهی برای رسیدن به رفاه عمومی و سعادت نسبی مردم وجود داشته باشد، همانا اقتصاد مبتنی بر رقابت کامل و آزاد گذاشتن قیمت‌ها برای متعادل شدن در درون مکانیزم عرضه و تقاضاست. وقتی در ژاپن سفیر بود، سعی کرده بود تا آنجا که ممکن است در رفتار مردم ژاپن در صحنه تاریخ، جامعه، سیاست خارجی، فناوری و انرژی دقیق شود.

۴- در کار کشور و ملت بسیار جدی بود. در مذاکرات مربوط به حل دعاوی ایران و آمریکا در چارچوب بیانیه الجزایر در لاهه موفقیت‌های زیادی نصیب وزارت نفت ایران کرد. در مذاکره با دبیرخانه ملل متحد نیز در مسئله حملات عراق به شهرهای ایران، طرف عراقی را وادار به امضای تعهدی مبنی بر دست نزدن مجدد

به این کار کرد. در دوره‌ای که نماینده ایران در هیئت عامل اوپک بود، تلاش فراوان می‌کرد تا منافع ایران در اوپک و در بازار نفت حفظ شود.

۵- روابط بین‌الملل را خشن‌تر و بی‌رحمانه‌تر از آن می‌دانست که بشود به جایی و یا کشوری اعتماد کرد. برایم تعریف می‌کرد: قبل از انقلاب شاگرد یک حاج‌آقای بازاری بودم که در زیر سقف بازار تهران حجره داشت؛ مردی بود بسیار مؤمن و چهره‌ای نورانی داشت. همه به او احترام می‌گذاشتند و جایش صف اول نماز جماعت مسجد شاه بود. در حجره روبرویی پسری بود که تازه آمده بود سر کار و خیلی خوش برخورد و زبان‌دار بود. شاگرد حجره روبرو به حاجی ما خیلی احترام می‌گذاشت و جلوی او خم و راست می‌شد. یک‌بار بعد از ظهر برای حجره روبرو بار آمده بود. باربرها از ابتدای بازار بار را کول می‌کردند تا در حجره. پسر مغازه روبرو آمد خدمت حاجی ما و گفت حاج آقا استادم نیست، بار آمده اگر زحمتی نیست یک تومان به من قرض بدهید تا من حساب باربرها را بدهم و فردا خدمت شما پس دهم. حاجی ما هم با خوشی و روی گشاده دست در جیب کرد و یک تومان بیرون آورد و گفت بفرمایید. شاگرد حجره مقابل تشکر کرد و فردا ظهر پیش از عزیمت حاج‌آقای ما به مسجد آمد جلو و یک تومان به حاجی داد و تشکر کرد. حاجی ما هم در جواب گفت دستت درد نکنه پسر، ولی ای کاش نمی‌آوردی! پسر هم چیزی نفهمید و تشکر کرد و رفت. هفته بعد باز همان شاگرد حجره آمد و گفت که برای ما بار آمده و من می‌خواهم حساب کنم. اگر زحمتی نیست ده تومان به من قرض دهید و حاج‌آقا هم با خوشرویی پول را داد و فردا همان پسر پول را پس داد و حاج‌آقا با هم تشکر کرد و باز گفت کاشکی نمی‌آوردی. این کار ادامه داشت. باز پسر این بار ۱۰۰ تومان قرض خواست و حاجی به او داد و باز در پس دادن گفت کاشکی پس نمی‌آوردی. تا روزی که حاجی سرکیف بود و هیچ‌کس در حجره نبود، از او پرسیدم این جمله‌ای که هر بار شما تکرار می‌کنی که کاشکی نمی‌آوردی چه معنایی دارد؟ حاجی ابتدا از توضیح دادن سر باز زد، اما سرانجام، در برابر اصرار من، گفت که ببین این پسر همین‌طور که هر بار از من قرض می‌گیرد و پس می‌دهد، من اعتمادم به او بیشتر می‌شود. دیری نخواهد پایید که می‌آید و از من تقاضای یک میلیون تومان می‌کند. من چون به او اعتماد دارم، به او می‌دهم، اما او دیگر در بازار پیدایش نمی‌شود. من خدا خدا می‌کنم که این اتفاق در همین رقم‌های پایین بیفتد تا من آسیب زیادی نبینم. حسین کاظم‌پور این حکایت را در مباحثه با کسانی می‌گفت که در وزارت خارجه معتقد بودند در اقتصاد می‌توان به برخی از کشورها اعتماد کرد و به برخی نه. او معتقد بود که مبدا اعتماد در امور کوچک به اعتماد کردن در مسائل استراتژیک بینجامد؛ زیرا نظام بین‌المللی این‌چنین است که اگر کسی فقط منافع ملی خودش را لحاظ نکند، نهایتاً در جایی بازنده خواهد بود.

۶- حسین کاظم‌پور اعتقاد داشت به هیچ کشوری نمی‌شود اعتماد کرد، ولی به کشورهای بلوک شرق کم‌اعتمادتر بود. با اینکه در کار دیپلماسی با همه کشورهای کار می‌کرد و روابط ایران و اتحاد شوروری را

پس از ۵ سال وقفه با سفر خود به مسکو در ۱۹۸۵ تا اندازه‌ای گرم کرد، اما به‌صورت شهودی با نظام‌های کمونیستی و سوسیالیستی — که بیشتر در آن زمان به بلوک شرق مشهور بودند — میانه‌ای نداشت. آن‌ها را ضعیف‌تر از این می‌دانست که بتوانند ایران را در مشکلات سیاسی و اقتصادی پشتیبان باشند. حتی پس از فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه را هم چندان جدی نمی‌گرفت. در مورد شوروی و روسیه اعتقاد داشت که اگر این دو کشور قوی بودند، باید خودشان را ابتدا تقویت می‌کردند. این مثال را می‌آورد: در یکی از میهمانی‌های ناهار، برای یکی از عارفان معاصر، پس از غذا دسر آوردند. دسر ترکیبی از ژله‌های میوه بود. صاحب‌خانه به آن عارف توصیه کرد: از این دسر میل فرمایید چون بسیار مقوی است. عارف ظرف دسر را گرفت و کمی تکان داد. ژله‌ها در داخل ظرف لرزیدند. بعد اسمش را پرسید. گفتند: لرزانک. گفت: چیزی که اسمش لرزانک است و خودش را نمی‌تواند نگاه دارد چگونه می‌تواند برای من مقوی باشد؟ کاظم‌پور نتیجه می‌گرفت که وقتی آدم‌ها هنوز از گرسنگی و سرما در اطراف مسکو می‌میرند، چگونه این کشور می‌خواهد ناجی ایران شود.

۷- در سال‌های اخیر او را کمتر می‌دیدم. یک بار از او دعوت کردم که برای دانشجویان دانشگاه شریف از سیاست‌گذاری انرژی بگوید. با روی گشاده پذیرفت. آمد و برای دانشجویان صحبت کرد. او معتقد بود که گرچه ممکن است از لحاظ فناوری برای توسعه صنایع نفت و گاز به خودکفایی برسیم، در زمینه سرمایه‌گذاری و تهیه منابع مالی لازم برای پروژه‌های بزرگ بالادستی نفت و گاز لازم است با شرکت‌های بین‌المللی نفت و نهادهای مالی در دیگر کشورها همکاری کنیم. او همیشه یک معلم بود تا یک سیاستمدار.